منوچهر جمالی

« خـرـدِ سـنـگی »
خردی که زهدانِ تخمهای جهانست
چرا، خردِسامِ نریمان، سنگیست؟

اقتران «هلال ماه» ، با«خوشه پروین»
نخستین « سنگ= امتزاج» بوده است
که باهم ، « مـاهِ پـُر» میشدند
<u>ماه پـُر= هلال ماه+ خوشه پروین= ماه پروین</u>

درفرهنگ ایران انسان، درخت یا سروی هست که فرازش،« ماه پُر» ، یا«ماه پروین» است تصویرِ انسان : ماهِ پـُر، فراز درخت

«خرد، زهدانِ آبستن به تخم جهان هستیست»

داستان دقوقی در مثنوی مولوی : هفت شمع+ هفت درخت + هفت مردی که باهم، یک شمع ، یکدرخت ، یک مردند

درشاهنامه ، دیده میشود که تصویر انسان ، تصویر ِ سرو، یا درختی است ، که برفرازش ، « ماهِ گِرد، یا ماه پُر» میباشد . ولی آنچه به کلی فراموش ساخته شده است ، آنست که « **ماه پُر**»، برای آنها چه محتوا ومعنائی داشته است.

ماه پُر، سنگام یا سنگیدن و آمیختن هلال ماه ، با خوشه پروین بوده است . **هلال ماه ، « زهدان جهان هستی » است، و خوشه پروین ، هفت تخمه است که تخمه های کل جهان هستی است واین تخمه ها ، به هم پیوسته اند**. اقتران هلال ماه ، با خوشه پروین ، هم « **اصل پیدایش و آفرینش کل جهان و زمان و خدایان** » ، شمرده میشده است ، وهم طبعا، « **اصل روشنائی و بینش** » بوده است . تصویرآنها از« آفرینش » و« روشنی و بینش »، با خدائی که با اراده وقدرتش ، جهان را فراسوی خودش ، خلق میکند ، سازگار نبوده است، بلکه آفرینش وروشنی و بینش ، برای آنان ، پیآیند آمیختن، یا سنگشدن = امتزاج ِ « خوشه ای که تخم همه جانهاست »، با « زهدان کل جهان » بود .

سراسر هستی ، ازخدا گرفته تا جانورو انسان و گیتی و زمان را، فقط میتوان از روند « زائیدن و روئیدن » فهمید و شناخت . آفرینش ، مفهومی انتزاعی از ترکیب این دو پدیده بوده است ، واین خود گام بسیار بزرگی در اندیشیدن میباشد .

این اندیشه ، در قصه دقوقی در دفترسوم مثنوی مولوی ، که تحول هفت شمعی (روشنی) که یک شمعند، وآن هفت شمع ، هفت مرد ند ، و چگونگی تحول آن هفت درخت (هفت شمع = هفت مرد) به یک درخت نیز بازتابیده شده است . دقوقی درداستان مثنوی ، **درجستجوی دیدن « خدا دروجود انسان »** « **درکنار دریا » ست**، و درست اونیز، همان تجربه ای را میکند که **رستم در کناردریا** ، کرده است و درخت گزی را می بیند که فرازش ، سیمرغ(= ماه) و پروین نشسته اند.

گفت روزی میشدم مشتاق وار

تا ببینم در« بشر» ، « انوار یار»

تا ببینم « قلزمی در قطره ای »

« آفتابی ، درج اندر ذره ای »
چون رسیدم ، سوی یک ساحل ، به گام
بود بیگه گشته روز ، و **وقت شام**

جمع شمع (اصل روشنی) با درخت وبا انسان در این داستان، چیزی جزهمان تصویرکهن ازانسان نیست ، که درختیست که فرازش ماه پُراست . فقط دراینجا، تصویر اصلی « ماه پُر » ، که اقتران و امتزاج و اتصال هفت تخم پروین باهمست، آشکارترگردیده است.

این فروافشانده شدن تخمها ، از« اقتران هلال ماه با خوشه پروین » در زمین درتن انسانها ، همان روند« نهادن قلزم در قطره » ، یا « نهادن آفتاب در ذره » یا « پنهان کردن گنج نا گنجیدنی، درتن هرانسانی » میشود . این تصویر انسان، به صورت درختی که فرازش ، ماه تمامست که اصل روشنی و بینش درتاریکی شمرده میشده است، تصویریست که از**غنای بی نظیر انسان** ، حکایت میکند، چون پروین ، **بهمن ِ گم و ناپیدا** ست، که تحول به « شش تخم به هم چسبیده= خوشه » یافته است (ارتای خوشه) که کل هستی جهان و زمان وانسان ازآن میرویند .« **خرد انسان » ، هلال ماه یا زهدان کیهانیست ، که تخم همه جهان وخدایان وزمان درآن ، درروندِ تکون یافتن است** . انسان ، درزهدان خردش ، تخم کل جهان و خدایان و زمان را دارد ، تا بپروراند .

این تصویر، تصویر بسیارمهمیست که گوهر بینش وخرد ِانسان را درفرهنگ ایران ، مشخص میساخته است .

خرد بهمنی ، شناخت حقیقی را چگونه شناختی میداند؟ خرد بهمنی ، درشناختنش ، پدیده ها و رویدادها و زمانها را، درمتمایزساختن ازهم ، ازهم پاره نمیکند . دراندیشیدن ،« تجزیه » نمیکند . **دراندیشیدن ، تیغ برّنده روشنائی بکار نمی برد** . به همین علت نیز، خرد بهمنی ، **خرد ِ ضد خشم** (ضد قهرو آزاروپرخاشگری violence) شمرده میشد . خرد بهمنی ، برای شناختن ، پدیده هارا ازهم به دونیمه اره نمیکند ، و آنهارا پس از بریدن ، باهم متضاد نمیسازد . ولی این کاریست که در تصویر«

همـزاد » زرتشت ، شده است . ازاینرو « بهمن زرتشت » ، همان « بهمن سام و زال و رستم » یا « بهمن درفرهنگ ایران » نبود . **شناختن ، درپیِ درک « دیگربودن » است ، نه بدنبالِ کاستن دیگری ، به « ضد »** . شناختن ، هرچند در جدا کردن ازهم ، ممکن میگردد ، ولی این جدا کردن ، نباید پاره کردن و بریدن باشد . **شناختن ، شناخت دیگرگونگیهاست ، نه شناخت « دشمن از دوست ، یا باطل ازحق ، یا تاریکی از روشنائی ، یا سیاه از سپید »** .

« جدا کردن » ، برای روشن کردن وشـناختن ، باید « پیوستگی » را نیز نگاه دارد . هم جدا کند وهم بپیوندد . کثرت ، باید « وحدت درهمآهنگی » باشد . جهان واجتماع ، کثرتیست که درهمآهنگی ، وحدت می یابد . **افراد، برغم دیگراندیشی ها و دیگرباشیها یشان ، توانائی همآهنگ سازی خود را باهم نیز دارند** . واژه « جدا jad » ، همان واژه « جفت jut» هست .

« آنچه دیگرگونه» است ، « ضد » نیست . دراین جهان، هرچیزی ، « دیگری » هست ، ولی « ضد» نیست . هرچیزی ، قابل پیوند یابی با « دیگری» هست . چیزی که پیوند ناپذیر با دیگری باشد، درجهان هستی ، وجود ندارد . **کفرو دین ، حقیقت وباطل ، خیرو شرّ ، « اهورامزدا و اهریمن زرتشتی » ... مفاهیمی بی معنا و پوچ هستند** . « دشمن » ، دیگرگونه است ، نه « ضد و پیوند ناپذیر» . دشمن مطلق یا اصل شرّ ، وجود ندارد . ازاین رو **خردِ بهمنی ، دربینش، به شیوه « رنگین کمانی = طیفی » میاندیشید** ، و رنگها (= گونه ها ، گون ، معنای رنگ دارد) ، برغم گوناگون بودن ، به هم پیوسته بودند(رنگین کمان = کمان بهمن) .

یکی از این تصاویر، جدا کردن موها ، در**تارک سر** بود که دوبخش سررا ازهم جدا میسازد ، ولی کلـّه وجمجمه انسان را به دونیمه ازهم اره نمیکند . این شیوه اندیشیدن فرهنگ سیمرغی درباره « روشن کردن یا شناختن درجستجوکردن » بود . مفهوم « **روشنائی** » آنها ، ازاین **شیوه** « **جداشدن در حفظ پیوستگی** »

، معین میگردید . نمونه بسیار برجسته دیگر آن ، « تبدیل یک ساقه گیاهی ، به خوشه » ، یا « **تبدیل تنه درخت ، به شاخه هایش** » بود . دانه های یک خوشه ، یا شاخه های یک درخت را میتوان ازهم بازشناخت ، درحالیکه همه دانه ها دریک خوشه ، و همه شاخه ها ی یک درخت باهم ، برغم جدائی ازهم ، باهم پیوستگی دارند .
این مفهوم ژرف بود که هم ماهیت « **زمان** » ، وهم ماهیت « **خدایان ایران** » ، وهم ماهیت « **افراد دراجتماع** » را مشخص میساخت . « زمان » ، چنانچه درشاهنامه آمده است ، شاخه های روئیده ازیک درختند . زمان ، بندها یا گره های ، نی بودند.
« نی» ، به علت وجود این گره ها و بندها ، « **سنجه زمان** » بود .ولی بند نی ، هربخشی را، به بخش دیگرنی ، پیوند میدهد .
خدایان ایران نیز، شاخه های روئیده از یک درختند . این تصویر، با مفهوم « تضاد شرک با توحید، دراسلام » سازگارنیست. **مفاهیم اسلامی شرک وتوحید ، دراین فرهنگ ، نا به هنجاراست** ، چون شاخه های درخت (= شرک) ، برضد تنه وریشه درخت (توحید) نیستند. بُن و ریشه درخت، که اصل توحید است ، درتاریکی (کفرو ظلمت) است، وشاخه های درخت که کثرتند ، در روشنائی هستند (کثرت = روشنی) .
شرک وتوحید ، متمم و مکمل همدیگر هستند . الله ویهوه ، درماهیت رقابتی و قدرتیشان ، نمیتوانند ، هیچ شریکی را تاب بیاورند، چون مفهوم « خدایان به هم پیوسته » را نمیشناسند . دراقلیم واحد ِجهان، فقط یک شاه و قدرت میگنجد. ازاین رو « آفریدن » در گستره فرهنگ ایران ، آفریدن باهمست ، که « همبغی = نیروسنگ » نامیده میشود . اندیشیدن ، اندیشیدن باهمست ، که « **همپرسی** » نامیده میشد . چیرگی مفهوم ِ تضاد شرک با توحید دراسلام ، توانائی درک مفهوم خدا را درفرهنگ ایران ، ازما میگیرد ، وبا خود ، « **شناخت برپایه بریدن** » را میآورد . همچنین این مفهوم از خدایان در ایران ، با مفهوم خدایان یونان همخوان نیست . اساطیر ایران را نمیشود با اساطیر یونان

، سنجید . فقط « تعدد خدایان » ، به خودی خود ، « گوهر خدا » را مشخص نمیسازد ، بلکه « شیوه پیوندیابیش» گوهر اورا مشخص میسازد . در تصویر فرهنگ ایران ازخدا ، همگی ِ خدایان ، برغم آنکه شاخه های روئیده بر یک درختند ، ولی باهم نیز یک درختند . همینگونه درگستره زمان ، همه اعصار تاریخ ، همه نسلهای پی درپی .. شاخه های یک درختند . هرنسلی و دوره ای ، خودرا هم « نوشوی گذشته» ، وهم« زمینه برای نوسازی آینده » میداند .

بشریّت واجتما ع ، خوشه خداست ازتخمهِ خدا، خوشه بشرواجتماع میگردد

هنگامیکه در تصاویر گوناگونی که در داستانهائی که درگرشاسپ نامه اسدی ، از درخت زندگی آمده است ، بدقت بنگریم ، تصویر دیگری از رابطه خدا با انسان می یابیم ، که درادیان ابراهیمی و درآئین زرتشتی یافته نمیشود . خدا دراین فرهنگ ، آدم وحوائی را، که بُن همه انسانها باشد ، خلق نمیکند ، بلکه **خود ِ خدا ، تخمیست که میروید، و تبدیل به « کل بشریت » ، « کل اجتماع » میگردد** .

بشریت یا همه انسانها ، یا همه افراد اجتماع ، برغم گوناگونیشان ، برگهاِی یک درختند ، که از« یک تخم گمشده درتاریکی » ، روئیده اند . تصویر تورات و انجیل و قرآن ، از آدم وحوا ، بکلی برضد تصویر پیدایش انسان درفرهنگ ایران است ، ولو آنکه درپشت آدم (درقرآن)، درلحظه اول خلقت ، تخم همه انسانها برای بستن عهد عبودیت ، نیز موجود شمرده شوند . خدا درفرهنگ ایران ، آدم وحوائی را به تنهائی فراسوی خود ، خلق نمیکند ، بلکه خدا، بنی هست که تنه درختی میشود که پُر از برگهاست ، و این برگهای گوناگون ودانه های گوناگون ،

انسانهای گوناگون هستند . **خدا** ، **خودش یکباره** ، **تحول به کثرت افراد و بشریت ، به رنگین کمان اجتماع وانسانها می یابد** . همچنین خدا ، درتنوع یابی درکثرت بیشمار انسانها وملتها و تیره ها وفرهنگها نیز ، شناخته میشود . هرانسانی ، چهره دیگری ازخداست. در رگ همه این برگها ، یک خدا یا یک شیره ، روانست . خدا ، شیره ایست که ، مستقیم و بیواسطه دررگ همه شاخه ها و برگها و دانه ها روانست . دراین تصویر، با مفهوم دیگری از انسان و ازاجتماع و برابری و همگوهربودن آنها روبروهستیم . آنها برابرند ، چون همه ازگوهرخدا هستند . همه انسانها ، مانند خدا وبه اندازه خدا ، اصالت دارند . انسان و اجتماع ، رابطه عبودیت با خدا به کردار معبود ندارد . و انسان واجتماع ، با خدا ، که خودش هست ، عهد ومیثاق نمی بندد . به عبارت دیگر، پدیده « ایمان » ، یک پدیده بیگانه با این شیوه آفرینش است . ایمان ، پدیده ایست که در هنگام بریدگی خدا از انسانها ، ایجاب میگردد . درفرهنگ ایران، کسی به خدا ، ایمان نمی آورد ، بلکه او ، تحول خدا بود .

بدین علت ، واژه « **لک** » اهمیت فوق العاده داشت . « لک » درکردی هم به معنای ، 1- شاخه است و2- هم به معنایِ گره (پیوند) . « لکان و لکین » ، به معنای « چسبیدن » هستند . پس « لک » ، بیان 1- جدا شدن ازهم ، و درعین حال 2- چسبیده بودن به هم ، و گره خورده بودن به همست . اصطلاحات 1- **سالک** (جنبش صعلوک ها) که سپس به عرفان رسید 2- **سلک** ، و 3- **سیالک** = **سیلک** ، همه ، همین ترکیب « سه + لک » هستند . مثلا درنقش سنگ نگارهِ دیبورگ (نزدیک فرانکفورت) ،« **میتراس** » و **کاوتس (= رشن)** و **کاوتوپاتس (= سروش)** ، **سه شاخه اند ، که ازیک تنه درخت ، منشعب شده اند** . این اندیشه سه تا یکتائی (سه شاخه شدن خدا) سپس در مسیحیت ، شکل متافیزیکیِ« **اقانیم ثلاثه** » را به خود گرفت ، چون گواه بر گوهر« عشق در بُن هستی » میداد .

در خوشه پروین ، تخم نادیدنی، که **بهمن** باشد، تبدیل به سه جفت (سیالک= سیلک= سالک = صعلوک) می یابد، که همان « **ایر= هیر»** ، یا « **ارتای خوشه= ثُریّا »** است ، که به اصطلاح زرتشت ،« اردیبهشت » شده است ، که هم معنای « سه » دارد ، و هم معنای « جستجو و پژوهش » دارد، و هم معنای « پیوند دهنده دو بخش وروشن کننده » را دارد . چنانکه واژه « **ایرمی** » ، به معنای « **سنگ نشان** » یا « سنگیست که دربیابان، جهت نشان راه و هدایت مسافر برپا کنند » ناظم الاطباء .
« فرسنگ » نیز دراصل ، همین معنا را داشته است . همچنین « ایر»، معنای « سنگ سخت » را دارد (ناظم الاطباء) که دراصل معنای «امتزاج و اتصال » داشته است . ازآنجا که « ایر= سنگ ، یا اصل اتصال و امتزاج و پیوند دادن » هست ، واژه « ایرمان » معنای مهمان دارد. از سوی دیگر، ایر= هیر، که اصل جفت بودنست ، ایجاب میکند که **جفت ، همیشه جفتش را میجوید، تا با آن ، سنگ شود** . بدین علت ، ایر= هیر= هیره = هره ، معنای « پژوهش وجستجو» را نیز دارد . عشق و جستجو (طلب) ، وشناختن وبازیافتن جفت ، دو پدیده جداناشدنی ازهم هستند .
ازاین رو، این همان « سه = ایر= هیر» است که « هفت » هم هست . بهمن ، تخمی گم و ناپیداست ، که« سه جفت تخم » میشود (6 = ثریا = تریا=three) که باهمدیگر، (1+6=7) هفت میشوند . هم سه و هم چهار(1 بهمن + سه جفت ارتا) و هم هفت ، نماد « اوج بستگی درحین تعدد» است .
اینست که ازجمله نامهای پروین ، « **ایری غارون** » بوده است ، که بتدریج، دراثرفراموش شدن اصل اندیشه ، به شکل « ایری فارون » درآمده است . ایری غارون ، گیاهی از تیره مرکبان هست و همگی آنها دارای گلهائی مجتمع بشکل خوشه در انتهای ساقه میباشند (لغت نامه) .
« **قارون** » درکردی به معنای « **نیزارانبوه** و زیاد » است . وازمقایسه ترکیبات دیگر قار باهم ، دراین شکی باقی نمی ماند که

« قار= غار» ، همان « غرو=گرو » هست که « نی » باشد . این نام پروین ، مارا به شناخت « گروزمان = گرو دمان garo+dman= ghar+dman» که به آسمان وعرش اعظم ترجمه میگردد ، ولی درهزوارش به معنای اشکمب (= زهدان) است ، راهنمائی میکند . « دمن » به معنای خانه ومنزل وجاهست . گرو دمن ، به معنای « نیستان ونیزار+ خانه موسیقی وجشن + جایگاه و زهدان آفرینندگی » هست . آنچه در متون پهلوی ، گرزمان ، نامیده میشود ، چیزی جز همین « پروین » نیست .

پس « ایری غارون » به معنای « سه نی = سئنا = سه نیستان» هست که همان « ثریا = تریا » باشد . کلمه گاورس ، که درکردی ، گال و گارس هم خوانده میشود ، و خوشه ارزن است ، و همچنین گال که غوزه پنبه میباشد ، بهترین گواه بردرستی این اندیشه اند . ایری غارون ، یا خوشه پروین ، خوشه ، برفراز درخت زندگی یا سراسرجهانست .

اینست که « ساقه گیاه بودن ، که به خوشه میانجامد »، یا « تنه درخت بودن ، که به شاخه های متعدد، منتها میشود » اهمیت داشته است ، چون بیان تحول توحید ، به کثرت وروشنی است . ساقه درخت ، درخوشه شدن ، در« کثرتی که به هم پیوسته میماند » ، روشن میگردد . همین واژه « ایر» به« **پنبه**» نیزگفته میشود . غوزه پنبه (گال= گار) ، خوشه است ، چون حاوی دانه های پنبه درخود است . به همین علت به گاورس= گارس که خوشه ارزن باشد نیز، گال (= گار) گفته میشود .

جدا کردن پنبه دانه ازپنبه نیز، یکی ازبرجسته ترین نماد های شناخت و بینش و روشنی بوده است . « حلاجی کردن » ، درست به این کار اطلاق میشده است، هرچند که سپس معنائی گسترده تر پیدا کرده است . « **هفته** » نیز، روند بیرون آوردن هفت تخم روشنائی ، از پنبه (غوزه پنبه = زهدان سیمرغ) است . « پنبه = پن + به » به معنای « زهدان به» ، یا « زهدان آفریننده سیمرغ » است . دریسناها دیده میشود که « سپنتا » ، «

سپنـا » نیز نامیده میشود . پس « پن »، همان معنای « پنت = پند » را دارد، که به معنای زهدانست و سپس، به معنای « مقعد »، کاسته شده است . ازاین رو بود که زرتشتیها ، از« هفته » و نامهای هفته (بهینه ، شفوده) ، سخت اکراه داشته اند .

خلق و جعل « هفت امشاسپند » درالهیات زرتشتی ، برای پیکار با اندیشه « پیدایش جهان و زمان ازخوشه پروین » بود . **جعلِ** تصویر « هفت امشاسپند » برای آن بود که گفته شود، « هفت امشاسپند باهم » ، اصل آفریننده جهان باهمند . جهان ، ازهفت تخم در زهدان آسمان (هلال ماه) نمی روید ، بلکه هفت امشاسپند ، باهم ، آنرا آفریده اند . ازاین رو نیز دربندهش ، هفت امشاسپند باهم درنیایش درنیمروز ، جهان را میآفرینند . تصویر پیدایش جهان ازتصویر خوشه پروین در زهدان ماه ، ایجاد خطرهای بیشماری برای الهیات زرتشتی میکرد . این شش تخم بودند که درافشانده شدن ، **شش گاهنبار** میشدند ، که ازآنها گیتی(آسمان ابری+ آب + زمین+ گیاه + جانور+ مردم) میروئیدند ، و این اندیشه ، جا برای اظهار آفرینندگی اهورا مزدا با خواست ، نمیگذاشت .

ازسوی دیگر، همه سرهای انسانها (همه خردهای انسانها) ، از همین افشاندن « ماه پر= هلال ماه + خوشه پروین » پیدایش یافته بودند . چنین تصویری از« خرد انسان » ، راه را به سراندیشه پیامبری و برگزیدگی ازخدا می بست.

چون **خرد هرانسانی ، حامله به کل هستی و زمان و خدایانست** . چنین تصویری ازانسان ، به آسانی محو کردنی از دلها و روانها نبوده است . با نابود کردن و فراموش ساختن تصویر« ماه پروین » ، معنا و محتوایش ، در قلبها و روانها زنده ماند .

تو کیئی دراین ضمیرم که فزونتر از جهانی (مولوی)

یکی از نامهای اقتران ماه با خوشه پروین (ماه پروین) ، « سطوال »، و دیگری « انتله » است (فرهنگ گیاهیِ ماهوان) . سطوال ، مرکب از « ستوا + ال » است . « ستوا » درسانسکریت ، ماده اولیه جهان ، هیولی ، نطفه ، جنین ، ...

ویکی ازسه عنصریا اجزاء عالم وجود است . جهان هستی به شکل نطفه وجنین در زهدان (= ال) درحال تکوّن است . « انتله = انده + اله » نیز تخم کل هستی (= انده) در زهدان (اله) هست .« ماهی » نیز که در ژرف دریا نیز درشکمش، تخم همه جهان هستی را دارد ، دارای همین نام ستـوران (ستوا + وران) هست .

اندیشه « روئیدن »، با اندیشه « زائیدن » دراین تصویرانتزاعی و تجریدی ، باهم « سنگیده= سنگام » میشوند، که برداشتن گامی بزرگ درگستره اندیشیدن بوده است . « سر انسان= خرد انسان » ، زهدان ، یا هلال ماهیست ، که تخمهائی که همه جهان و زمان و همه خدایان درآنند ، و ازآن میرویند ، و دراین زهدان سر، افشانده شده اند، در روند ، پرورش یافتن است . در زهدان سر(خرد = ماه روشن) ، ارتا (هما = سیمرغ = شش ستاره) و بهمن (ستاره ناپیدا) ، تخمهائی هستند که بزودی جنین شده ومیزایند . این تصویر از« خرد انسانی » ، تصویری بی نظیردرفرهنگ ایران هست ، که پیآیندهای فوق العاده ژرف و گسترده و جانفزا و شاداب دارد. « هفته = عدد هفت= 7 » که « خوشه پروین در هلال ماه » باشد ، دراصل ، نماد « بُن جهان هستی » بود که با آن ، کار آفرینندگی و روشن شوی و بینندگی آغازمیشد .

ازاین رو هست که نامهای هفته : 1- **بهینه** و 2- **شفوده** بود (برهان قاطع) . این دونام ، هم معنای « هفته » را دارند ، و هم معنای « حلاج = پنبه زن » را . «**حلاج** » ، دراصل به کسی گفته میشده است که **پنبه را از پنبه دانه ، جدا میکند** . این تصویر، درست **یکی ازمهمترین تصاویر« جستجوکردن آزمودن ورسیدن به معرفت»** درایران بوده است. روند معرفت، جدا کردن ، برای دور انداختن و بی ارزش ساختن یکی ، و برگزیدن دیگری نیست . پنبه و پنبه دانه ، هردو ارزشمندند . متفاوت باهمند ، ولی ضد همدیگر نیستند ، بلکه متمم هم هستند ، چون با کاشتن پنبه دانه ، ازسر، پنبه میروید .« **حلاج** » ، **درواقع همان واژه « هیلاج = هیل + آگ »** ، **یا « هیر+ آگ » است** . هیریا ایر، نام

پنبه (غوزه پنبه و پنبه) است، و آگ ، همه خوشه دانه ها هست . «هیل » نیز ، به زهدان گفته میشده است ، چون هنوز درکردی ، هیلین ، شرمگاه زن است . هیله ، تخم پرنده است . ودرکردی به الک ، « هیله گ » هم گفته میشود، که همان « هیر= هیل + آگ = اک » باشد . الک ، یا هیله گ ، درواقع به معنای جدا کننده زهدان یا غوزه پنبه ، از خوشه دانه هاست . این واژه ، شکل « **هیلاج** » را نیز گرفته است، که می پندارند ، یونانیست ، و معنای آن را « چشمه زندگی » میدانند ، و گفته میشود که منجمان پارس آنرا « کدبانو » مینامند . ازآنجا که « هیر+ آگ » ، پیکر یابی تصویر « تخمدان با تخمهای درآن » است که تخمها درآن ، در حال تکوینند ، ودر روزگار کهن ، اصل آفرینندگی شمرده میشدند ، دریونانی « هیله » شد ، و سپس بنام « هیولا » ، درفلسفه ایران ازخارج ، وارد گردید ، که به معنای « ماده اولیه » گرفته شد . مقصود از « حلاج = هفته » ، زادن و زادن ازنو ، یا روئیدن و آفریدن و پدید آوردن ازنو بوده است . همانسان که ثریا (شش تخم گیتی) درزهدان هلال ماه ، آماده برای زاده شدن و پیدایش میشود ، همانسان ، دانه و تخم ، از زهدان پنبه ، بیرون میآید . آنها پدیده مُردن را نیز، چنین زایشی ازنو میدانسته اند . تابوت یا گاهان ، درست، « فلخم یا فرخم » بوده است ، چون نعش یا مرده ، دانه وتخمست ، و تابوت یا گور زهدان باز زائی است .

« حلاجی کردن » که بدان **فلخیدن = فرخیدن** هم گفته میشود، موشکافی و دقت کردن و روشن کردن و هویدا کردن است . نام بیرون آوردن پنبه از پنبه دانه ، درعربی ، « تجرید » است (منتهی الارب) . جدا کردن ، پنبه از پنبه دانه ، همان روند « بیختن = ویژدن ، وج » است، که پسوند نام « پروین = پرویزن = **اپر+ وج** » است . در واژه « اپر+ وج » ، وج ، معنای « بیختن = بیژن = ویژن » را هم دارد . « اپر »، درهزوارش ، به معنای « خاک » است ، که هم معنای « آگ = خوشه گندم، وهم معنایِ هاگ =تخم پرنده را دارد . پس **پروین** ، **معنای پرویزن = غربال= هیله ک = الک را هم دارد، که « تخمها را می بیزد =**

می افشاند » و « ازپوسته تخم ، جوجه را بیرون میآورد » . بنا براین تصویر، واژه « الک » هم ، باید مرکب از« ال + اک = زهدان + تخم) باشد .
« بیختن » ، دراصل ، معنای « افشاندن » را داشته است . ماه پروین ، تخمهای خود را پس ازآماده کردن ، مانند غربال ِابـر، میافشاند . چنانکه ابر، باران را می بیزد ، و یا مُشگ، بوی خوش خود را می بیزد . تخمهای جهان که پروین باشند ، در بیختن ، چیزی ندارند که کسی دور بریزد ، و بی ارزش بشمارد ، بلکه دومعنای « زائیدن یا بیرون آمدن از زهدان » و جداشدن پنبه دانه رااز پنبه دارد ، و پنبه دانه را باید ازنو کاشت . روشنی و بینش دراصل ، روند « جدا کردن پنبه دانه ازپنبه » شمرده میشده است. اینست که واژه « فلخ = فرخ » دومعنا دارد . هم به معنای « ابتدا و اول کاراست » ، و هم به معنای « پنبه دانه را از پنبه بیرون کردن » . نام دیگر« هفته » نیز که « شفوده » بوده است (برهان قاطع) با شفش و شفشاهنج ارتباط دارد، که حلاج و کمان حلاجی و مشته حلاجی و نیئی که پنبه های زده را با آن جمع آوری میکنند، کار دارد . « شفوده» نیز واژه ای مانند« فلخوده» (فرخوده) است ، و به معنای پنبه ای میباشد که آن را ازپنبه دانه جدا کرده باشند . « روزها » درهرهفته ای ، دانه های پنبه ای هستند که ازیک غوزه پنبه، جدا ساخته میشوند . درواقع **پیدایش زمان ، پدید آمدن تخمه های آفریننده هست** . زمان ، معنای « چیزی را که فانی میشود » ندارد . بلکه وارونه آن ، هر رزو، تخمی است که درخود امکانات فراوان برای روئیدن دارد . هفت = هفته ، یا خوشه پروین= کالک (زهدان+ تخمه ها) = پرویزن ، هم معنای « پیدایش و زادن و نوزائی » ، وهم معنای « روشن شدن و بینش یافتن » را داشته است . کلمه « الک ، که غربال باشد » نیز، که از « ال » ساخته شده است ، نماد خدائیست که خوشه وزهدان ست، و خود را میافشاند .
پروین = اپر+ وج = خاک بیز= دانه بیز، اصل آفریننده و اصل بینش وروشنی شمرده میشده است . این روند شناخت ، سپس

دراثر آمدن مفهوم زرتشت از روشنائی ، تغییر کرد، و شناختن ، جدا کردن دوچیز ازهمدیگر شد که باهم، تفاوت ارزشی یا گوهری دارند . مثلا مولوی میگوید :

پرویزن است عالم ، ما همچو آرد دروی
گر بگذری ، توصافی ، ورنگذری ، سپوسی
سپوس ارچه که پنهان شئ میان آرد چو دزدان
کشاند شحنه دانش ، زهرگوشه به پر.ویزن

ویا بیختن با پرویزن ، روند مردن و فانی شدن را نشان میدهد. مثلا ناصرخسرو میگوید :

دهربه پرویزن زمانه فرو بیخت
مردم را ، چه خیاره و چه رذاله

یا حافظشیرازی میگوید :

سپهربرشده ، پرویزنیست خون افشان
که ریزه اش، سرکسری و تاج پرویزاست

یا مولوی درمثنوی میگوید :

دانه لایق نیست درانبارکاه   کاه را انبار گندم هم تباه
نیست حکمت این دورا آمیختن
فرق واجب میکند دربیختن

این تحول معنای « پرویزن و بیختن » ، پیآیند مبارزه موبدان زرتشتی با « پیدایش جهان و خدایان و زمان ازخوشه و زهدان » بود . هلال ماه ، تبدیل به « داس برنده زمان = دهر» شد که بجای پروردن زندگی و آفریدن ، میکشد و درو میکند . زهدان را تبدیل به « داس = دهر» کردند . « زمان » که با تصویر ماه رابطه تنگاتنگ داشت ، اصل بریدن و پاره کردن گردید .
شیخ عطارنیز در منطق الطیر، روند بیختن را که پیکر یابی جستجو کردن باشد، درنخستین مرحله، که طلب باشد، بکارمیبرد . اینکه باریدن ابر، که بیختن خوانده میشود ، معنای اصلی بیختن را نشان میدهد. ابر دربیختن باران ، و مشک ، دربیختن بو ، ماهیت ابر و مشک را پدیدارمیسازند .رسیدن به معرفت ، جدا

کردن پنبه از پنبه دانه ، کودک ازمادراست ، نه طرد یکی و انتخاب دیگری .
برگردیم بدین نکته بنیادی که چرا « ماه پر» ، سنگ شدن و جفت شدن « هلال ماه با خوشه پروین » است . رد پای این اندیشه ، در نامهای ماه پر، باقی مانده است . چنانکه به ماه پُر، هم « **شش انداز**» و همچنین، « **سیم جاورس دار**» میگویند . به اقتران هلال ماه با پروین ،« **قوناس** » گفته میشد که همان « قوناخ = قنق » باشد . معانی قوناخ 1- جاورس(خوشه ارزن= پگ) 2- مهمان 3- خانه ومنزل است . همچنین واژه قوناس ، شکل « جناح » به خود گرفته و باقی مانده است که به دوبال پرنده گفته میشود (تجسم اندیشه یوغ = سیم) و هم به « راسن » گفته میشود که ازجگر ِ گُش (گاوی که نماد همه جانهاست) میروید و جگر، اینهمانی با بهمن دارد (حسن بک اوتی ، حسن بک =اسن بغ =سنگخدا = خدای امتزاج واتصال).
ماه ، سیم یا « اسیم » یا یوغیست که درخود ، خوشه (گاورس، نوعی ارزن) دارد. یا ماه ، شش انداز است .« انداز» ، باید سبک شده « انداجک = انده + جک ، جک = جوگ = یوغ » باشد .
« شش انداز»، به معنای شش تخم (انده) باهم جفت است ، که « ارتا ی خوشه » میباشد . یکی از نامهای « خوشه » ، « هوسرو» است ، که هم تبدیل به « خُسرو » شده است، وهم تبدیل به « خَسرو ، مادرزن وپدر زن » گردیده است . این واژه را معمولا وبه غلط ، به « نیک مشهور» ترجمه میکنند ، درحالیکه به معنای « هو+ سرو = شاخ یا نای به = زهدان آفریننده » است . ارتای خوشه (سیمرغ = 6) ، و بهمن= 1 که باهم، پروین ، و تخم همه جهان وزمان و خدایانند ، هفتی= 7 هستند که بُن همه هستان هستند . برای طرد و حذف ونابود کردن این « خوشه هفت تخمه » ، که جهان وخدایان و زمان (هفت سپهر،   ) ازآن میروئید و میزائید ، الهیات زرتشتی ، از خدایانی که زرتشت درگاتا ازآن نامبرده واندکی بیش ازده تاهست ، هفت تا را بنام « امشاسپندان » برگزیدند ، تا آنها را جایگزین تصویر پروین دراذهان سازند،

و هفت شخص ، جانشین هفت تخم گردد، تا اندیشه آفریدن ، از راه رویش وزایش را بزدایند، و اندیشه آفرینش را از راه خواستن (اراده) و « همه آگاهی و پیشدانشی » ، جایگزین آن سازند .
طبعا موبدان زرتشتی تا توانستند، تصویر« اقتران ماه با پروین » را که پیکر یابی اندیشه « پیدایش جهان و خدایان وزمان، از تخم » هست ، زشت یا مسخ ساختند . پرویزن که همان پروین است ، بجای چشمه زندگی ، اصل مرگ ساخته شد .واین معنا هست که در ادبیات ما بازتابیده شده است . چنانچه حافظ میگوید :

سپهر برشده ، پر ویزنیست خون افشان
که ریزه اش ، سر کسر و تاج پرویز است

یا ناصرخسرو گوید :

دهر، به پرویزن زمانه فرو بیخت
مردم را چه خیاره و چه رذاله

ولی برغم این مسخسازیها ، رد پای اندیشه اصلی نیز، آمیخته با همین تحریفات، باقی مانده است . ازجمله رد پاهای آن ، دو تصویرست که درگرشاسپ نامه اسدی طوسی بیادگار مانده است . دراین تصویر، هفت تخم پروین ، هفت میوه گوناگون درخت است، و هلال ماه (= ماه نو) تبدیل به« داس » شده است . اقتران هلال ماه با پروین ، نه تنها ، سرچشمه زندگی (هیلاج) نیست ، بلکه سرچشمه مرگ شده است ، و باید این درخت را نفرین کرد . درحالیکه این « هفت میوه » ، میوه های منسوب بخدایانند و درآئین های دینی واجتماعی نقش بزرگی را بازی میکرده اند . افزوده براین ، خود این میوه ها درهمین داستان ، بهبودی بخشنده بیماران بشمار میروند . گیاهانی که اینهمانی با اقتران ماه وپروین داده میشوند ، مُخـلـِّص = جایگاه نجات و و راه نجات و پناهگاه و ملجاء ورهائی بخشنده و آزاد سازنده و پادزهر همه زهرها خوانده خوانده میشوند (= بوختار) و ازخود همین نام میتوان دریافت که « **کرم هفتواد** » که همان « **هفت بوختان** » است ، پروین یا بهمن وهما بوده است که دین مردم پارس بوده است ، و این نخستین خیزش برضد اردشیر بابکان

وسلطه دین زرتشتی برایران بوده است. نا م بزرگمهر نیز ، بزرگمهر بوختکانbuxtakan بوده است . نام بوشهر ، دراصل بوخت اردشیرbuxt artaxsher بوده است . نام « ماه پروین = جدوار» ، مخلص الارواح ، مخلص الاکبر(ساطریوس) است ، ومخلصه ، تریاق همه زهرها است که ازهمه زهرها خلاصی میدهد . بدینسان ، **خردِ انسان ، که « ماه پروین » شمرده میشد ، رهائی بخشنده و آزاد سازنده ازهمه دردها بشمار میرفته است** .
درگرشاسپ نامه اسدی ، درباره « درختی که هفت گونه بارش بود » چنین میآید :

به شهری رسیدند « **خـرّم** » دگر
پرآرایش و زیب و خوبی و فرّ
زبیرونش، بتخانه ای پر نگار برو بیکران بُرده گوهر بکار
نهاده درایوانش، تختی ز عاج
بتی دروی از زرّ با طوق وتاج
درختی گشن ، رسته در پیش تخت
که دادی بر، از هفت سان ، آن درخت
زانگور و انجیر و نارنج و سیب
زنار و ترنج و بهِ دلفریب
نه باری بدینسان ببار آمدی
که هرسال بارش دوبار آمدی
هرآن برگ، کز وی شدی آشکار
بُدی چهرآن بت ، برو بر ، نگار
زشهر، آنکه بیمار بودی و سست
چو خوردی ، ازآن میوه ، گشتی درست

درختِ « بـه » ، منسوب به « بهمن » است، چون بنا بر بندهش ، ازپیوند دودرخت بوجود میآید . درخت دوبن جفت (نرومادہ) است که در بندهش do bazagaan نامیده شده است ، و آن را بطور نامفهوم ، به « دوبخشی » ترجمه کرده اند . آنگاه ، هلال ماه ، تبدیل به داس (دهر) مرگ میگردد .

بروچون مه نو ، یکی داس بود

که تیزیش ، مانند الماس بود
کسی کو شدی پیش آن بت شمن
فداکردی از بهر او ، خویشتن
بن داس درنوک شاخی دراز
ببستی و زی خود کشیدی فراز
فکندیش درحلق ، چون خم شست
به یک ره ، رها کردی آنگه زدست
سرش را چو گوئی برانداختنی
چنین خویشتن را فدا ساختی

آنگاه گرشاسپ که البته خودش دراصل ، معتقد به اقتران ماه با پروین بوده است ، وپیشوند نامش (کرش) با کاهش ماه کاردارد ، دراینجا وارونه رفتار میکند و

هم ازکار آ ن داس برخیره ماند
برآن بت ، بنفرید و ، و زآنجا براند

درگرشاسپ نامه ، در« پرسش دیگر از برهمن» (ص 317) که درواقع همان پرسش از « بهمن » است ، هلال ماه ، مرغ مرگ میشود که برهفت خوان جانها (خوشه پروین) نشسته است و برغم اینکه همیشه آنها را میخورد و لی هرگز، سیر نمیشود و هرگز ازپیدایشِ جانور، نمیکاهد .

دگرگفت برهفت خوان ، پرگهر (پروین)
چه دانی یکی مرغ ، بگشاده پر (هلال ماه)
کجا خوردِ آن مرغ ازآن گوهرست
خورش نیز هر چند افزونتر است
نه گوهر همی کم شود درشمار
نه سیر آید آن مرغ بسیار خوار

ازکاربرد واژه « هفت خوان » میتوان حدس زد ، که هفتخوان رستم ، ازهمین جا برآمده است . هفت خوان دراینصورت به معنای سلوک درگسترهِ تخمهای گیتی بوده است .

برپایه این تصویر تازه ازپروین و هلال ماه است که حافظ دراین بیت میگوید :

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو
یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو (مرگ)

بدینسان با این تحریف ، « اصل پیدایش جهان و زمان وخدایان ازخوشه درزهدان » ، تبدیل به « اصل پیدایش مرگ و فنا » میگردد . البته با چیرگی این تصویر تازه ، تصویر « خرد انسان » که همین اقتران ماه با پروین بود ، گزندی مهلک می بیند . چون خوشه شش دانه پروین ، هم نماد « اصل مهر» بود ، و هم شش دانه پروین ، تخم کل جهان هستی و خدایان وزمان بود . **خرد ، داسی میشود که ازاین پس ، جهان و خدایان و زمان و تجربیات خودش را ، ازهم می برد وپاره پاره میکند** . خرد ، ازاین پس نا آگاهانه ، پرویزن ، به معنای « برّنده و جدا سازنده و تجزیه کننده » هست . خرد ، پدیده های جهانی را دیگر در آغوش مهر نمیگیرد، که به پرورد ، بلکه « مرغ مرگ » است که کارش خوردن همه دنیای زنده است . این تحول تصویر « هلال ماه » ، از زهدان ، به داس = دهره ، سبب دگرگونه شدن ماهیت خرد و بینش وبرخورد با کل پدیده ها و رویدادهای جهان و تاریخ میگردید . چون دراصل ، خرد ، زهدانی (هلال ماهی) بود که تخم همه جهان وخدایان وزمان را درخود ، میپرورد و نگاه میداشت ، و ازهرگزندی ، مصون میداشت . همه را درآغوش مهر خود میگرفت . اکنون این هلال ماه (خرد) ، تحول به ارّه وچاقو(چاک = شق کننده) و اصل دریدن (دهره = دره) یافته است که برای شناختن ، چیزهارا ازهم اره میکند و میبرد و شق یا چاک میکند . مفهوم زمان این خرد ، « دهره = اصل دریدن» است ، که تولید « درد » میکند ، وبرای غایت شناختن ، همه جهان جان را میآزارد . **ناگهان نا آگاهبودانه ، خرد ، به خودی خودش ، « اژی = اژدها = اصل آزارجان » میگردد** . خرد ، درشناختن ، اژدها (ضحاک) میشود . خرد ، آنچه را میبرد ، بیگانه میسازد ، و نفرت به بیگانه پیدا میکند . هرچیزی را که ازهم میشکافد ، ضد میکند . **خرد ، در روندِ شناختن ، تاهلال ماه بود ، دایه همه چیزها بود ، و حالا که درشناختن ، داس ودهره**

شده است ، اژدهائی شده است که با دندانهایش میدرد ، وبه خود ، حق دریدن میدهد . ازاین پس، تنها در دریدن و درد آفریدن ، میتوان شناخت.